

## دکتر مهین دخت معتمدی

### سخنوران کرد

در شماره‌های پیشین مجله ارمغان از گویندگان کرد سخن به میان آمده است اینک به معرفی چند تن دیگر از شعرا و آذارشان می‌پردازد .  
از قدیمترین شعرای کرد که نامش در مجمع‌الفصحاء آمده است خواجه صادق اردلانی است این شاعر در حدود سال ۱۱۴۵ می‌زیسته و محرر بوده است از نظم اوست :

چشم تو به ناحق ریخت خون دل زار من

از زلف تو بر هم خورد سر رشته کار من

از بسکه به دل دادم داغ غم روی تو

جز لاله نمی‌روید از خاک مزار من

«صادق» نکشد خاطر سوی گل و گلزارم - زنجی

خاک سر کوی او باغ است و بهار من

حسینقلی خان حاوی سنندجی - فرزند امان الله خان والی بزرگ

اردلانی است که در آغاز جوانی به سال ۱۲۶۳ در گذشته است و در قصیده سرائی شهرت داشت .

ای نخستین خشت قدرت کت نخستین اوستاد

داد سلطانی اثر در عالم کون و فساد

نار نمرود از چه سوزی بربراهیم وجود؟  
 صرصر عاداز چه تازی بر به معدودی رماد؟  
 میرزا عبدالله منشی باشی متخلص به «رونق» معاصر امان الله خان والی  
 بوده است .

وی تذکره‌ای در شرح حال و اشعار سخنوران کردستان نگاشته و به  
 نام امان الله خان ممدوح خویش «حدیقه امان الاهی» نامیده است .  
 این تذکره در آذر ماه ۱۳۴۴ از طرف دانشگاه تبریز به طبع رسیده  
 است .

مقدری که به قدرت قرار امکان داد

به گل جمال دلارا ، به بلبل افغان داد

به عاشقان جفا کش ره وفا آموخت

به شاهدان پریوش شکست پیمان داد

ملا احمد سنندجی متخلص به «الف» که در سال ۱۲۸۹ در گذشته

و در علم اصول و فقه و کلام و ادبیات تبحر داشته است .

روزی آخر به کف آریم ترا دامن نیاز

ز آستین گم به در آریم شبی دست نیاز

\*\*\*

دور شواز صحبتیم ای شیخ بد نامم هنوز

خاصه کاندلر می‌کشی افسانه‌ی عامم هنوز

جادوی چشمش بنازم به همه‌دستان نشد

از فسونهای محبت آن پری رامم هنوز

میرزا مرتضی قلی خان متخلص به «افسر» - از مقربین و ندیمان خسروخان ناکام (همسر مستوره) والی کردستان بوده و به سبب همین تقرب «میرزای رفیق» نامیده شده است.

طبعش بیشتر به غزل مایل بوده و یکی از غزلیاتش در وصف حسن جهان خانم «والیه» همسر دیگر خسروخان معروف است و در شماره نهم سال ۵۲ مجله پراچ ارمغان بدان اشاره شده است به مطلع:

تبارك الله از این باد نو بهار سنندج

که برده آب جنان خاک مرغزار سنندج  
 شیخ محمد فخرالعلماء مردوخی متخلص به «حیران» که در سال ۱۳۰۰ هجری در گذشته است.

به لب لب نرسد تا به لبم جان نرسد  
 بیم آنست که اینم برسد وان نرسد  
 گر به پایت نرسد زلف نه از کونتهی است  
 سر این رشته دراز است به پایان نرسد  
 فخرالکتاب میرزا شکرالله سنندجی که در سنه ۱۳۱۸ یعنی اوائل قرن چهارم میزیسته است:

دیگر هوای کار من از سر به در کنم  
 تا کی ستیزه با فلک بد سیر کنم  
 من پایمال غصه شدم شاه زنده باد  
 از ملك او جلا به بلاد دگر کنم  
 حاج میرزا عبدالحمید ملقب به امیرالکتاب ملک الکلامی - و مکنی به

ابوسعید متخلص به «شرقی» شاعر و نویسنده و خطاط و نقاش، فرزند میرزا مجالدین ملك الكلام کردستانی است که اوهم از مفاخر کردستان بوده است؛ شرقی سرمایه معنوی و طبع لطیف را از پدر به ارث برده و در سال ۱۲۶۲ شمسی در شهر سنندج دیده به جهان گشود و به سال ۱۳۲۸ در تهران در گذشته است.

مرحوم ملك الكلامی به شیوه اسانید و آثار قلمی آنان در تمام انواع خط از نسخ و نستعلیق و شکسته و رقاع استاد مسلم قرن اخیر بوده است. کتیبه‌های حجاری کتابخانه ملی و موزه ایران باستان و کتیبه‌های آرامگاه حافظ در شیراز که از شاهکارها صنعت خطاطی به شمار می‌رود از آثار آن مرحوم است «شرقی» پیش از مرگ کتیبه‌های آرامگاه رضا شاه کبیر را در حالت بیماری با خط ثلث بسیار زیبا نوشت.

وی علاوه بر علوم ادبی در حکمت و تاریخ و مال و نحل و نبات‌شناسی اطلاعات عمیقی داشت، حافظه‌اش بسیار قوی و چون گنجینه‌ای سرشار از آثار و اشعار استادان سخن بود که هنگام لزوم مورد استیضاح قرار می‌داد. از نظم اوست:

«شرقی» تو آگر دیدور و راه‌روی

هان تاپی و سواس شیاطین نروی

موجودز معدوم نیاید بیرون

از نیست نیامدی که معدوم شوی

ملك الكلام مجدی - نامش میرزا عبدالمجید و «مجدی» تخلص و ملك

الكلام لقب اوست. این شاعر فرزند میرزا عبدالکریم از سلسله امیر اختیارالدین

است که در سال ۱۲۶۸ در سقز دیده به جهان گشود.

در آغاز جوانی پدرش درگذشت. مجدی پس از این واقعه به مسافرت و سیاحت پرداخت و با ارباب فضل به گفتگو و مباحثه مشغول می‌شد، سرانجام در سنندج اقامت گزید و در سال ۱۳۰۶ هجری به زیارت خانهٔ خدا رفت و پس از بازگشت به ریاست دارالانشای وقت منصوب شد و از طرف ناصرالدین شاه قاجار به دریافت خلعت و لقب ملك الکلامی مفتخر گردید. پس از چندی سنندج را ترك گفت و تا اواخر عمر در تهران به سربرد تا اینکه در سال ۱۳۴۴ هجری درگذشت.

دیوانش دارای نکات فراوان اعم از ادبی و تاریخی و علمی و فکاهی است و مشتمل بر قصائد و مثنویات و رباعیات و غیره است چنانکه خود گوید:

گنج پنهانی بود دیوان مجدی لاجرم

تا نگردد آشکارا کس نمی‌داند که چیست

نیست پیغمبر، ولی از همت روح القدس

نظم و نثرش در فصاحت تالی نص جلیست

رتال جامع علوم انسانی

ای بس که به خون تبیدم از دیدهٔ خویش

نادیده کس آنچه دیدم از دیدهٔ خویش

چون شمع شب فراق از سر تا پای

بگداختم و چکیدم از دیدهٔ خویش